

فرانتس کافکا

انسان زمان خود و زمان ما

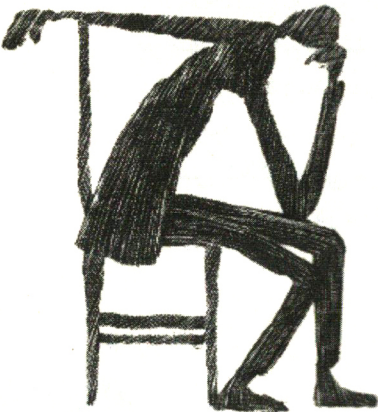
رادک مالی

تصویرگر:

رناتا فوجیکوا

ترجمه از زبان چکی:

رضا میرچی



چاه کتاب

پدیده کافکا: مشهور برخلاف اراده‌اش

پراگ، شهر قدیمی و معروف، پایتخت جمهوری چک، با کمی بیشتر یا کمتر از یک میلیون پراگی راضی، شهری است که بسیاری چیزها برای عرضه به بازدیدکنندگان سراسر جهان دارد: عبادتگاه‌های زیبا، ساختمان‌های مدرن نفس‌گیر، طبیعت زیبای غیرمنتظره و در دسترس...
باین‌حال گردشگران را، که در طول سال پنج برابر بیشتر از ساکنان محلی هستند، چیز دیگری مسحور می‌کند: قصر پراگ، پل چارلز، و مطمئناً فرانتس کافکا.

اگر در حال گردش در مکان‌های واقعاً تاریخی پراگ هستید، به انواع و اشکال کافکا بر می‌خورید: کارت‌پستال، تی‌شرت و قوطی کبریت... کافه، گروه‌های موسیقی و یا حتی مردکی که کت بزرگی بر دوش انداخته است.

گاهی به نظر می‌رسد که کافکا در این شهر پیش پای شماست. کتاب‌های کافکا نیز به خوبی به فروش می‌روند... ولی باید گفت که آثارش سهم کافی در شهرت جهانی و افتخاری که کافکا کسب کرده ندارند. ده‌ها کتاب تنها درباره شخص او نوشته شده است.

در این نوشته کوشش بر این است تا آنچه را که احتمالاً درباره کافکا شناخته‌ایم جمع‌بندی کنیم، بی آن‌که حتی یکی از گزاره‌های متداولی را که درباره او نوشته می‌شود باز کنیم:

۱. کافکا نویسنده‌ای با اصلیت یهودی و پراگی بود و به آلمانی می‌نوشت.
۲. او داستانی نوشت که قهرمان اصلی اش یک روز صبح به شکل حشره از خواب بیدار می‌شود و همان‌طور می‌ماند.
۳. با پدرش، با کارش و با زنان اطرافش مشکل داشت.

ما می‌خواهیم با توجه به این‌که او چه و چگونه نوشت درباره‌اش قضاوت کنیم. البته سه مورد یادشده تنها مشکلات او نبودند... به‌طور خلاصه، کافکا با جهان مشکل داشت، و جهان تا به امروز با کافکا مشکل دارد.

«مسیر واقعی زندگی از روی ریسمانی می‌گذرد که در ارتفاع و محکم کشیده نشده، بلکه درست نزدیک سطح زمین قرار دارد. طبق شواهد، این مسیر ظاهراً بیشتر برای سکندری خوردن است تا حرکت بر روی آن.»

(افوریسم کافکا)

یهودیان در چک

اولین یهودیان حدود قرن دهم میلادی به چک (بوهمیا) آمدند. آن‌ها در شهرهایی که کسب و کار رونق داشت، از جمله پراگ، ساکن شدند. یهودیان در میان حصار شهر مجبور به زندگی در شرایطی همانند اردوگاه بودند. این محدوده بعدها یوزفوف (Josefov) نام گرفت و ساکنانش هرگز حق ترک محدوده این شهر اردوگاهی یا همان گیتورا نداشتند.

نوع زندگی، مراسم مذهبی و عادات این یهودیان برای دیگر شهروندان قابل درک نبود. البته آن‌ها در سایه سعی و کوشش خود ثروتمند شدند، بنابراین خیلی ساده به موضوع حسادت تبدیل گردیدند. در پراگ حتی از ضرب و شتم‌های مکرر دور نماندند: شورش‌های ضد یهودی عظیم. این‌ها دلایلی بود برای این‌که یهودیان پراگ تحت حفاظت پادشاه قرار گیرند، ولی در مقابل می‌بایست مالیات منظم و مناسبی بپردازند.

محله یهودی‌نشین پراگ افسانه‌های بسیاری را در خود دارد که به طور مستقیم ملهم از کوجه‌های پیچ‌درپیچ، راه‌های مخفی و فضاها پنهان آن است. معروف‌ترین افسانه‌ها به یک خاخام واقعی شهر پراگ، یهودا لبوا (Jehudy Lbwa)، ربط دارد که به مهارال (Maharal) معروف بود (۱۵۱۲ تا ۱۶۰۹). او مردی از همه نظر دانش‌آموخته و رهبر معنوی یهودیان پراگ بود. بنا به گزارش‌ها، او برای حفاظت از هم‌کیشان خود، با استفاده از آموزه‌های پنهان یهودی، از خاک رُس موجودی خیالی را به نام گولیم (Golem) ساخت و به او جان داد... جسم بی‌جان گولیم، هنوز هم در کنیسه قدیمی پراگ در حال استراحت است.

گولیم ظاهراً برای اولین بار در سال ۱۹۱۵ در رمان دارای شهرت جهانی گوستاو میرنیک (Gustava Meyrink) دوباره جان گرفت. هرچند میرنیک اصلیت پراگی و یهودی نداشت، یکی از اولین نویسندگانی بود که پراگ را به عنوان شهری جادویی با قصه‌گوهای جذاب در جهان معروف کرد.

